

مقاله اول

در بیان احوال قلم و اوصاف آن و باز نمودن و تراشیدن قلم،
و ذکر ترکیب مداد و آلات و اسباب کتابت و آداب کاتب

مشمول بر پنج باب

باب اول

در ذکر احوال و اوصاف قلم و کیفیت تراشیدن آن

بر کاتبان رموز خط و خازنان کنوز کتابت مخفی نماند قلم که به نعت «اول ما خلق الله» قدّم بر مراقی ترقی نهاده، و بر منابر انامل ارباب فکر و نظر برآمده اوصاف کمال او زیادت از آن است که درین مجال به شرح کماهی آن اشتغال توان نمود. فی الجمله از آنچه مناسبتی با این مقال دارد شمه ای آن است که بلغا [۲۱ الف] به لغات فصیح در وصف او مفترق به بیست فرقه شده اند:

20 kinds of pens

فرقه اول

گویند قلم راویسی است که به نور مشکات زجاجی و مصابیح دوده مزاجی با وجود دماغ بخاری، صحیح از سقیم جدا کرده از دار الحدیث زبان مسلم روایت نسخه ای و شمایل اهل و فامی کند.

بیت

اگر این شکر ببینند محدثان شیرین همه دستها بخایند چون شکر به دندان

فرقهٔ دوم

گویند قلم ترجمانی است که به دو زبان بیان لغات فرّاقِ بنی آدم و اصنافِ خلقِ عالم می نماید، و حال بی زبانان از لوح محفوظ صدور انسان چنان بر خواند که سوسن ده زبان در آن حیران بماند، بلی :

بیت

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ

چو غنچه پیش تو اش مهر بردهن باشد [۲۱ب]

فرقهٔ سیّوم

گویند قلم بوقلمونی است عنبرین منقار، شیرین گفتار که تا سر از بیضهٔ زمین بر آورد به صدرنگ بر آمد، و چون به قبضهٔ یمین رسد در جلب حقایق و معارف از قلب ارباب قلوب هر دم به عبارتی بر آید، و سرّ معنی

شعر

عباراتنا شتی و حسنک واحد

به ارباب بصر و بصیرت نماید.

فرقهٔ چهارم

گویند قلم محاسبی است که دقایق حسابی بر اضلاع اوراق لیل و نهار بی حشو

بارز گرداند، چنانکه فحوای «لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابِ» بر مهندسان صاحب نظر مخفی نماند.

بیت

برورق اهل هنر کرده داغ روز و شب از خوردن دود چراغ
در هنر از بس که روان کرده دست دستگهی یافته بر هر چه هست [۲۲ الف]

فرقه پنجم

گویند قلم اسکندری است که از برای آب حیات عزیمت ظلمات کرده شبهه
معترضان رامی گوید.

بیت

کسی کاب حیوان کند جای خویش سزد گر حجابیش آید به پیش

یا خضری است که در ظلمات دوات آب حیات انگینخته تا از برای لب تشنگان فرات
وصال به دهان آورد، بلی:

بیت

خضری چو کلک سعدی همه روزه در سیاحت
نه عجب گر آب حیوان به در آرد از سیاهی

فرقه ششم

گویند قلم شمعی است و روشنائی او به هر جمع رسیده و چون او چراغی در هیچ
مجمع کسی ندیده.

نظم

چون قلم، اقلیم گشایی که دید
چون قلم، انگشت نمایی که دید
بر صفت شمع سرافشان شده
بر سر خط مجمره گردان شده [۲۳ب]
صنعت او برده ز جادو شکیب
سحر وی افسون ملائک فریب

فرقه هفتم

گویند قلم صبحی است صادق، در سیاهی نماینده اسرار کماهی.

بیت

قلم ز نسخه خالش مگر سوادى دید
که بر بیاض ورق مشک سوده می بارد

فرقه هشتم

گویند قلم هیکلی است کسرِ او مؤدبِ رفعِ اعلامِ اعلام، و نصبِ او جزمِ به ورود
اخبارِ اسلام.

نظم

گفته خبر بر همه از خیر و شر
نامه سیه کرده ولی باخبر
هم زده در خشکی و تری قدم
هم به سیاهی و سفیدی رقم

فرقه نهم

گویند قلم عاشقی است راست قدم که بهر دستبوسی یار پای از سر ساخته، با
هر شکستگی که دارد کمر بسته.

مصراع^۱سراز تیغش نگرداند.^۲

زرد و زار، از درد یار سر [۲۳ الف] نهاده در دیار، بادل افگار و دیده اشکبار
به زبان انکسار می گوید:

بیت

به تیغم گر بیندازی سراز تن نگردانم ز شمشیر تو گردن

فرقه دهم

گویند قلم غواصی است که از بحر هندوستان دوات به یک قطره صدفی برآرد که
صد در مکنون از آن در سلک عبارت نظم توان کرد.

نظم

قلم است آن به دست سعدی در یا هزار آستین در دری
این نبات از کدام شهر آرند تو قلم نیستی که نیشگری

ولله در من قال:

بیت

چه گوهرهای پر معنی که هر دم قلم زین بحر صورت بر سر آرد

۱. اصل: ع.

۲. چنین است در نسخه

فرقه یازدهم
گویند قلم واسطه است میان عاشق و معشوق، و طالب و مطلوب، «هویراعة
حویزة کل فضل و براعة».

بیت [۲۳] ب

واسطه عاشق بیچاره اوست نامه ز عاشق بنویسد به دوست

فرقه دوازدهم
گویند «القلم صانع و الحکمة یفرغ ما یجمعه القلب و یصوغ ما یسبکه اللب».

بیت

زرگر حکمتِ صوری است قلم از پی آن
آنچه از عقل و دل است آن به زبان می آرد

فرقه سیزدهم

[گویند] «القلم ابکم بذل لسانه من المشرق الی المغرب، و یصل صوته من العرب
الی العجم».

بیت

همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز

فرقه چهاردهم

گویند قلم سمیر ضمیر هر جلیل و حقیر است، و به مقتضی قول «الرجال تحت
۱

عقل
۱

(Ahmed)

اسنة الاقلام» بی اشارت کاتب کشف اسرار اقدام نمی نماید.

بیت

محرم راز درون سوختگان است قلم

بی اشارت نکند صورت احوال رقم [۲۴الف]

فرقه پانزدهم

گویند که قلم جو انمردی است که فضلا را در باب سماحت او گفته اند «نعم
النجة القلم یقلم اظافیر الدھر و یملک اقالیم الانھی و الامر ان اردت ان کان مسحوقاً
لا یملّ للاستار، و ان کان جو اداً لا یخاف العثار».

النهی

بیت

قلم آن کارساز خاص و عام است	که کار عالم از وی با نظام است
گاهی از نهی و گاه از امر گوید	به سر در راه سر دوست پوید
زمانی کنج تنهایی گزیند	در احوال درون خویش بیند
ز تنهایی ملالش نیست چندان	و گر چه باشد اندر بند و زندان
جو انمردی است در گوهر فشانی	که خوفی نیستش از ناتوانی

فرقه شانزدهم

گویند قلم نقشبندی است از کارخانه قدرت ملک قدیر و نموداری است از کلک

تقدیر.

بیت [۲۴] ب

راست به هر دستگهی همچو تیر راستی او همه را دستگیر

فرقه هفدهم

گویند قلم صورتگری است غیرت فزای مانی نقش ارتنگ، و رشک نگارخانه
چین و روم و زنگ.

بیت

چنان نگاشت بر الواح دهر صورت خط که خیره ماند درو دیده اولوا البصار

فرقه هیجدهم

گویند قلم رشیق القدی است سروبالا، لطیف اندامی است ظریف سیما. زبان
حال اهل کمال به وصف او گویا.

بیت

ای سرو به قامتش چه مانی زیباست ولی نه هر بلندی

فرقه نوزدهم

گویند قلم متعلمی است طالب فنون علوم، مستجمع جمیع آداب و رسوم.

بیت

سلسله جنبان شده در باب علم داشته سر بر خط ارباب علم [۲۵ الف]

علم جهانش همه طرف اللسان
هیچ خطائیش نه اندر زبان
ور خللی زاد به معنی ازو
آن ز نویسنده بود نی ازو

فرقه بیستم

گویند قلم عمودی است از نور، یاد او دی است خواننده زبور. اگر چه برهنه است
و عور اما مقرب شاه و دستور.

نظم

برای آب حیاتی که از لبش بچکد بین که در دل کاغذ چه تخم می کارد

*

اذنلت انسی المقالة فلیکن به ظهر وحشی الکلام محرماً

چنین قلمی که شمه ای از اوصاف او به تحریر پیوست باید که به صفات آتیه
متحلی و متصف باشد تا شایسته یمین کاتب و ید خطاط گردد.

اول: می باید که قامت او مقدار عرض شانزده انگشت باشد، و کمتر از دوازده
نیکو نیاید.

دوم: دور او مساوی سر انگشت بنصر می باید.

سیوم: رگها [ی] او راست باید که اگر [۲۵ ب] بر خلاف راستی آید خط خوب از
او لایق ننماید.

چهارم: باید که پخته باشد نه خام یا سوخته.

و شناختن پختگی قلم آن است که سرخی او سیاه رنگ باشد و سفیدی او در

Quality
of pen

غایت سفیدی، نه سفیدی که مایل به زردی باشد. و محکم باشد و اندرون او هم سفید.
و گفته اند که در قلم وجود سه سین مطلوب است، و عدم سه سین مرغوب،
چنانکه از فحوای این بیت معلوم می شود:

بیت

سرخ و سخت و سنگی ار باشد بخواه نی سبک یا سست یا گشته سیاه

دانستن امور و احوالی که در اثنای کتابت روی می نماید، و حسن و قبح آن به قلم
راجع می شود تعلق به حدس کاتب و خطاط [۲۶ الف] دارد. و الله تعالی اعلم۔

باب دؤم

در بیان تراشیدن قلم

بر طالبان صنعت خط پوشیده نماند که در تراشیدن قلم آنچه ابتدا مهم است آن است که قلمتراش تیز باشد. و هر تیغ که در حالت تراشیدن قلم دم آن فرو می ریزد بهتر از آن است که دم آن باز می گردد.

و نوع دؤم خود مناسب قلم تراشیدن نیست، و نوع اول اگر نرم و تیز است یعنی تیزی او نه در غایت حدت است هر حکم که تراشنده می نماید روان بر قلم جاری می گردد.

و اگر خلاف مذکورست از تحصیل مقصود ابا می کند، و چنانکه می باید تراشیده نمی شود.

و آنچه در باب حسن خط از اساتذہ پرسیده اند که از شاگردان شما کدام خوشتر می نویسند جواب گفته اند،

مصرع^۱

آن کس که قلمتراش او تیزتر است [ب۳۶]

۱. اصل: مصرع که

sharp
knife

دلیلی واضح است بر آنکه اصل کلی در خط خوب نوشتن قلم خوب تراشیدن است، و در قلم تراشیدن تیغی است که به این صفت موصوف باشد:

بیت

تیغی که صبح پیکر و خورشید منظرست
 اورا تراش کلک گُهر بار در خورست
 دم تیز و موشکاف و سبک خیز و آبدار
 تیغی که هیکلش همگی عین گوهرست

*

یَمُوجُ عَلٰی النِّوَاطِرِ فَهُوَ مَاءٌ وَيَلْفَحُ لِلْهُوَاجِسِ فَهُوَ نَارٌ

و بیاید دانست که در قلم تراشیدن چهار چیز اصل است: فتح، و نحت، و شق، و قطّ.

اول

فتحی که فاتحه فکرش به مقتضای «کل امر ذی بال لم یبدأ بسم الله فهو ابتر»
 به گفتن [۳۷ الف] «بسم الله الرحمن الرحیم» افتتاح یافته باشد تا از برکات «نَصْرٍ مِنْ
 اللّٰهِ وَفَتْحٍ قَرِيبٍ» اقتباس انوار سعادت بنماید، و موجب رفع اعلام اقلام گردد، و آن
 مبتنی بر سه نوع است:

بِسْمِ اللّٰهِ

نوع اول آن است که قلم به غایت صُلب باشد. درین محل قلم تراش را تعمقی و
 تقعدی واجب، ضرورت است.

نوع دوم آن است که قلم رِخو باشد. درین صورت ملاحظه اقل تقعیر واجب.

نوع سیوم آن است که قلم معتدل مزاج باشد. درین ماده رعایت توسط باید نمود و طریق اعتدال مرعی داشت تا قصوری در قلم بازدید نشود.

دوم

نحت، و بحث این بر دو طریق مقررست: یکی نحت حواشی و دیگر نحت بطن قلم.

و نحت عبارت است از برداشتن شحمهای قلم [۳۷ ب] تا به مرتبه ای برسد که قابل شق گردد. اما در نحت حواشی واجب است که طریق مساوات رعایت کند، و آن مقدار شحمه قلم که برداشتن آن ضرورت باشد چنان بردارد که قلم گاو دم تراشیده شود، و این معنی عبارت از آن است که محل قط از مقعر آن قدری پهن تر باشد. و آنچه گفته اند و حشی قلم اندک به قوت تر از انسی می باید تعلق به اصل قلم دارد و دخلی با نحت ندارد.

اما نحت بطن تعلق به اختلاف اقلام دارد. اگر قلم صلب است سزاوار آن است که روی شحمه آن بردارد و مسطح گرداند، و بعد از آن به شق مشغول شود. و اگر قلم سست باشد اولی آنکه شحمه او را تمام بردارد چنانچه مستأصل گرداند تا به موضعی منتهی شود از جرم قلم که سخت باشد، و بعد از آن بشکافد [۳۸ الف] و الا خط ریش آید و صافی ننماید.

و بعضی گفته اند که تمام شحمه قلم بر می باید داشت تا به حدی که به پوست قلم رسد، و این نوع قلم را «قلم تخایر» خوانند که استادان به این قلم خط به دعوی نویسند. و استادی که به این قلم خط نویسد همانا به غایت ماهر و حاذق باشد. چه این نوع قلم قطعاً قوت دست برنتابد. و اگر اندک زوری بیاید گند گردد بلکه شکسته شود.

و عرض نوک قلم به قدر عرض خطی که می نویسد می باید.

سیوم

شقّ، و شقّ شکافتن سینهٔ قلم است چنانکه گفته اند:

بیت

قلم خاصیتی دارد که سر تا سینه بشکافی
دگر بارش بفرمایی به فرق سر دوان گردد

و می باید که شقّ قلم راست در میانهٔ قلم واقع شود بی تفاوتی، و البته باید [۳۸ ب] که هیچ فرجه‌ای در میان شق قلم نباشد که اگر اندک گشادگی باشد مداد بسیار فرود آید و خط صاف نتوان نوشت و ستبر نوشته شود و نیکو ننماید. و در شق نیز تعلق به صلابت و رخاوت و اعتدال مزاج قلم دارد. اگر معتدل است واجب است که شق او دون فتح او باشد به مقدار سُبُع جَلْفَهٗ او، و اگر قلم رخو باشد شق او تا نصف جَلْفَهٗ اش باید یا ثلثان جَلْفَهٗ، و اگر قلم صُلْب باشد سزاوار آن است که تا آخر فتح بشکافند.

چهارم

قطّ، و قطّ نیز بر سه نوع است: جزم و متوسط و محرّف. و مفهوم قطّ در لغت عبارت است از قطع چیزی در عرض آن چیز. و بهترین طریق متوسط است که «خیر الامور اوسطها» و تعلق به عادت کاتب دارد [۳۹ الف] تا ابتداء که شروع کرده به کدام نوع معتاد شده. اگر خطاط را قدرت و مهارت در اقسام خط است می بیند که چه خط خواهد نوشت و کدام طریق مناسب کتابت اوست، موافق اختیار می کند و از منافی احتراز.

و آنچه درین باب از استادان منقول است آن است که خط محقق به قلم جزم می باید^۱ نوشت، و ثلث به قلم متوسط، و توقیع و رقاع به محرّف. و اگر کسی را آن مقدار قدرت و مهارت حاصل شود که به هر کدام ازین اقلام که موصوف شد همه خطی تواند نوشت چنانچه از اصول و قاعده خارج نشود، اولی باشد.

و آنچه مؤلف این نسخه از استاد خود شنیده و دیده [۳۹ ب] در تمام خطوط مزیت و رجحان قلم متوسط بود از سایر اقلام.

و طریق قَطّ قلم زدن آن است که هر گاه که به عزم قَطّ قلم تراش بر قلم می نهد انگشت ابهام بر پشت قلم تراش نهد، و قبضه آن به چهار انگشت دیگر محکم بگیرد و قوت نماید تا از سر قلم جستن کند و آوازی از جستن سر قلم بشنود، مانند گفتن قَطّ که ظرفاء از مفهوم آن آواز، استماع این معنی نمایند که:

بیت

من سر چو قلم بر خط سودای تو دارم با آن که من سر زده را سر زده ای باز

و اگر در طریق این عمل قصوری وقوع یابد قلم تراش تیز نباشد، و قَطّ قلم پخش شود و خطّ خوب به آن قلم نتوان نوشت.

و اگر صورت مذکور مسموع نشود به اعادت قَطّ مبادرت [۴۰ الف] نماید تا موافق قول حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - باشد.

و آنچه در صورت منهج تیغ بر قلم نهادن و قَطّ زدن از اساتذّه منقول است آن بود که

۱. «می باید» تکرار شده است.

بیان کرده شد، و اگر خلاف این کسی چیزی نقل کند از آن قبیل است که استادان حقیقت تعلیم و سخن در آن باب مخفی داشته اند تا اگر تلمیذ را حدسی باشد در اثنای کتابت و تکرار تجربه به قوّت استعداد خود دریابد. پس هر مبتدی که این مقدار از استادی شنیده باشد و دانسته او را در علم قلم تراشیدن کفایت باشد.

و از آداب کاتب آنچه در حین تراشیدن قلم رعایت آن ضرورت است آن است که ریزه قلم را به جایی نریزند که معبر مردم باشد [۴۰ ب] و نسوزانند. چه نهی آن اعمال از کلمات حکمت برکات حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - معلوم گشته. اولی آنکه جمع کنند و به پای درختان گل ریزند که عبور مردم درین صورت بر بالای آن متعذر است.

و دیگر نکات که مرعی باید داشت بر کُتاب ذهن ذکی پوشیده نمی ماند، اللّٰهم اجعلنا من اهل الادب و الذكاء انه سمیع الدعاء.